



ابتدا از خودتان و دلیل انتخاب رشته خلبانی بگویید.

من سرتیپ دوم خلبان حسین چیت فروش متولد سال ۱۳۳۵ در دزفول هستم. علاقه به هوا، فضا و خلبانی در بسیاری از جوانان کشور در طول تاریخ وجود دارد. من هم در همان حال و هوا با استخاره آیت الله قاضی در دزفول تصمیم گرفتم به این شغل بپیوندم.

کجا این آموزش‌ها را دیدید و بطور وارد این عرصه شدید؟ در رژیم قبل پس از طی دوره‌های آموزش زمینی در ایران با یک نوع هواپیما به خاطر آمادگی، تست جسمانی و استعدادها پروازی پرواز می‌کردیم، سپس برای تکمیل دوره به آمریکا اعزام می‌شدیم.

در چه سالی به آمریکا اعزام شدید؟

سال ۵۶، یعنی ۴-۵ سال بعد از این که شهید بابایی به آمریکا رفت.

شما به بحبوحه انقلاب برخورد کردید؟

بله، خاطرات زیادی هم از انقلاب دارم.

آن خاطراتی که می‌فرمایید چه بوده است؟

در بحبوحه انقلاب اصلاً آنجا از این تظاهرات و پیام‌های امام خبری نبود. کسانی می‌خواستند این پیام‌ها و تظاهرات را به دانشجویان خلبانی یا ایرانی‌های مقیم آنجا منتقل کنند. انجمن‌هایی مانند انجمن به اصطلاح کنفدراسیون ایران و آمریکا بود که می‌توانستیم با آنها در ارتباط باشیم. به طور طبیعی پاره‌ای از جلسات به صورت مخفی برگزار می‌شد. من انجمن اسلامی نیروی هوایی مقیم آمریکا را بنیاد گذاشتم در آنجا همین پیام‌های انقلاب را به طور غیر رسمی بین دانشجویان و بچه‌ها منتشر می‌کردیم.

نحوه این انتشار به چه صورت بود؟

ما تمام اخبار را از طریق دانشجویان می‌گرفتیم دانشجویان انجمن اسلامی مقیم آمریکا و کانادا بسیار فعال بودند که به روز اخبار سخنرانی‌ها و پیام‌های امام دستشان بود. بعدها اینها را به صورت پست، با زیرنویس انجمن اسلامی مقیم آمریکا در صندوق پستی بچه‌ها می‌فرستادیم. برای شما محدودیتی ایجاد نکردند و دچار مشکل نشدید؟ کار در آنجا همیشه مخفی بود. شما با نزدیک‌ترین دوست نمی‌توانستید شفاف حرف بزنید. اقدامات احتیاطی را از قبل انجام داده و نامه‌ای برای همه ارسال کرده بودیم که از این

کار در آمریکا همیشه مخفی بود. شما با نزدیک‌ترین دوست نمی‌توانستید شفاف حرف بزنید. نامه‌ای برای همه ارسال کرده بودیم که از این به بعد اخبار و اطلاعاتی از ایران به دست شما می‌رسد، لذا نامه‌هایتان را جلوی دست‌انبار پست باز نکنید.

به بعد اخبار و اطلاعاتی از ایران به دست شما می‌رسد، لذا نامه‌هایتان را جلوی دست‌انبار پست باز نکنید. پیوسته که نامه‌ها را می‌فرستادیم آرام آرام زمینه را ایجاد کردیم تا خودشان ساخته شوند، آمادگی ذهنی را داشته باشند که چگونه می‌توانند با این قضایا برخورد کنند و نامه‌ها، اخبار و پیام‌هایی از انقلاب به دستشان برسد. این فرایند ادامه پیدا کرد. طبیعتاً سیستم هم به ما مشکوک می‌شد و گاهی خانه ما را می‌گشت. فرماندهان آن موقع F.B.A به جد دنبال این موضوع بودند ولی سعی می‌کردیم مدرکی دست آنها ندهیم حتی ماشین و خانه ما را هم می‌گشتند.

آیا در نهایت چیزی هم پیدا کردند؟

یک بار از بیرون نگاه کرده بودند و در ماشین من که در پارکینگ بود، کتابی را دیدند که روی آن نوشته شده بود «انجمن اسلامی آمریکا و کانادا». این برای آنها سرخ شد و به طور پیوسته آن را دنبال می‌کردند، که می‌خواهیم بدانیم در آن کتاب چه نوشته شده است.

آن را در اختیارشان گذاشتید؟

نه اصلاً امکان نداشت در اختیارشان بگذاریم. آن موقع بچه‌ها می‌خواستند با همان جلد مطالب دیگری را راجع به انقلاب سفید بنویسند، اما دیدیم ممکن است متوجه شوند که همخوانی ندارد در نتیجه هیچ چیز ارائه ندادیم با این که آنها پیوسته پیگیر بودند.

در نهایت این فرایند به خیر و خوشی تمام شد و شما

برگشتید.

البته این کشمکش‌ها و درگیری‌ها تا آخرین روز و دقیقه پیوسته وجود داشت و اگر بخواهیم وارد این مسائل شویم نمونه بسیار زیاد است.

بعد که به ایران بازگشتید کجا مستقر شدید؟ در مهرآباد بودیم. آن موقع انجمن اسلامی فعال‌ترین جایی بود که بچه‌ها از طبقات و قشرهای مختلف در آن جمع می‌شدند. بحران‌ها و تظاهرات انقلاب از همان ابتدای سال ادامه داشت، جهاد سازندگی به وجود آمد که هنوز خودکفا نبود. شروع حرکت خیلی از بچه‌ها از دور بود و بعد آرام آرام شکل گرفت، ما حرکت جهاد را در خود نیرو هوایی پی‌گیری کردیم و این‌گونه بنیان گذاشته شد. حرکت‌های مکتبی و اسلامی قبل از این که سیاسی - ایدئولوژیک بشوند، بعد عقیدتی - سیاسی انجمن اسلامی داشتند، سیر تکاملی آن منجر به این حرکات می‌شد.

تا زمانی که جنگ شروع شود شما کجا مانده بودید؟ بله، تا این که شهید بابایی سال ۶۲ به عنوان معاون عملیاتی نیرو هوایی از اصفهان به تهران منتقل شد. بلافاصله بعد از انتقال برای بررسی و شناسایی افراد به جاهای مختلف مراجعه می‌کرد. اولین دیدار من با ایشان در پایگاه مهرآباد بود شب همه مسئولان راجع به پایگاه ترابری بحث می‌کردیم و سوالات زیادی در ارتباط با اوضاع وجود داشت که از آنجا ارتباطات ما روز به روز نزدیک‌تر شد.

نحوه آشنایی بیشترتان در کار و جنگ به چه صورت بود؟

ضمن اینکه من با هواپیمای ترابری که به صورت خفایش بود و حالت شناسایی داشت، پرواز می‌کردم. در انجمن اسلامی هم بودم، چون در انجمن نیروهای انقلابی با گرایش جدی مذهبی مثل شهید اردستانی و بابایی مطرح بودند. وقتی در حرکت بعدی تمام فرماندهان عوض شدند یک گام جدید در نیرو ایجاد شد این شبکه به هم وصل بود؛ انجمن، بابایی، اردستانی و طیف‌هایی که در این راستا نگاه‌ها به انقلاب و نیرو داشتند، پیوند و محوری کل این بچه‌ها را شخص شهید بابایی بر عهده داشت او با سرتاسر نیروی هوایی ارتباط داشت.

خصوصیت بارز ایشان از بعد اخلاقی و فرماندهی چه بود؟



دربارنده

سرتیپ خلبان حسین چیت فروش در همان جلسه نخست آنقدر گرم و صمیمی سخن می‌گفت که اگر فرصت داشت شاید چندین برابر این مطلب را از سینه بیرون می‌ریخت. جسارت و صراحت لهجه‌اش خود به خود دل‌بستگی ایجاد می‌کرد که بر شوق شنیدن می‌افزود. او در خلال این گفت‌وگو کوشید تنها زوایایی خاص از ویژگی‌های شهید بابایی را تحلیل و واکاوی کند.

گفت‌وگو با سرتیپ خلبان حسین چیت فروش،
همرزم شهید عباس بابایی

فرمانده‌ای اخلاقی و عملگرا...



اصفهان مستقر بود، تا بلند می شد که به نزدیک مرز بیاید، احتمالاً یا نمی رسید یا دیر می رسید. جابه جایی اف ۱۴ها از اصفهان به بوشهر خیلی مهم بود. طرح فوق العاده استراتژیک و سنگین جابه جایی و نگهداری نیروهای فنی، انواع و اقسام برق، سیستم های نگهداری و ساختارهای بانده هوایما در بوشهر باید تمام سامانه پروازی عوض شود، اما او قاطعانه ایستاد تا مجلس و شورای عالی دفاع آن را پیاده کند. اما چه کسی راجع به این قضیه که موفقیت بزرگی بود تاکنون صحبت کرده است؟ او موضوع توقف پروازهای شب را اجرا کرد. اگر طرح های او نبود الان ما هوایما نداشتیم. او قدرت هوایی و نوع هوایماهای دشمن را بررسی و با چهار خلبانی که اسیر شده بودند گفت وگو و اطلاعات را تحلیل کرد و این دستور نظامی



محکم را داد. هوایما به عنوان گشت هوایی و پاسداری از فضای کشور باید ۱۶ ساعت در فضا باشد که اگر تهاجم نفوذی بود به راحتی جلوش را بگیرد، لذا از شب تا صبح هم باید هوایما بالا باشد که زمان و ساعت پرواز موتور، امنیت هوایما را دچار خدشه می کرد. با تحریم اقتصادی و نیاز ما به قطعات مختلف و سیستم های هوایما که سر ساعت های ۲۰۰-۴۰۰-۸۰۰-۱۲۰۰ ساعت باید تعدادی قطعات تعویض، بازبینی، چک و دوباره سوار شود، هوایما ما نمی توانست برای ۲۰ سال آینده دوام بیاورد. او با بررسی وضع دشمن این پروازها را متوقف کرد که موجب نجات این هوایماها بود اما کسی این را تشخیص نمی داد. تصور کنید اگر این هوایما با پروازهای شب تا صبحش چند هزار ساعت بیشتر پرواز می کرد تا الان دیگر موتور نداشتیم. ایجاد حرکت نویی به نام قرارگاه رعد در تاریخ جنگ فکر و ایده کسی جز بابایی نیست. دلیل این کار چه بود؟ در زمانی که نیروی هوایی در سال های ۶۴ به بن بست رسیده بود وقتی دو هوایما بلند می شد جفتش را می زدند و برتری هوایی با دشمن شده بود. سال ۶۳ این فکرها را کرد و اواخر همان سال آنها را پیاده کرد. فقط فرماندهانی چون آقای رفسنجانی، محسن رضایی و کسانی که مسئول قرارگاه بودند می دانند که پیش از این چه وضعیتی بود. او یک سامانه جدید به وجود آورد و در دانش علم و تکنولوژی یک تفکر بسیجی ایجاد کرد، قرارگاه رعد را ساخت؛ جایی که دو هوایما بلند می شد هر دو را می زدند، ۳۰۰ پرواز انجام می شد و یکی را هم نمی زدند. او بی سابقه ترین کارها را انجام می داد. ما یک اصطلاح فنی داریم به نام لاف بامیننگ، یعنی بمباران به صورت لاف. این یک تکنیک بمباران است برای این که هوایما سالم بماند و اصلش متعلق به هوایمای اف ۴ است، اما بابایی آن را به هوایمای اف ۵ منتقل کرد.

چگونه؟
به این صورت که هوایما در خاک ما می ماند و بمب پرواز می کند و ۷ کیلومتر آن سوتر می رود. با یک تانک فنی اینها را تمرین و تست کرد و بعد انجام داد تا هم جبهه ها را نجات دهد، هم بمباران کند و هم هوایما در خاک خودی بماند. او آینده جهان اسلام و این نظام را می دید و می گفت روزی خواهد رسید که یک پیچ اینها را هم به ما ندهند. پس چرا از این تانکها و کارهای فنی او صحبت نشده است؟
قرارگاه رعد یک کار فوق العاده حرفه ای است، یک تشکیلات

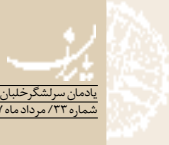
نوشت، نباید به همین راحتی از این مسائل گذشت. من پای منبر یک روحانی بودم که می گفت: ای علما، طلبه ها، روحانیون و مردم خجالت نکشید که استاد اخلاق خودتان را یک افسر نظامی قرار دهید. این موضوع خیلی جدی است که یک انسان عیالوار برود و در منطقه کوچک تر و پایین تر زندگی کند، اصلاً غیرقابل تصور نیست. توصیه می کنم در این زمینه تحقیق شود. اگر این مسئله مذهبی هم نباشد به عنوان یک حرکت آزادی و ملی باید انجام شود. اگر می خواهید جلوی تشریفات و زیاده خرج کردن را بگیریم کافی است یک چنین حرکتی را به سادگی نشان دهیم. کسی که چند رده پایین تر از خودش بهترین هوایماها در اختیارش است با قطار به دزفول می رفت. همیشه به من می گفت برو بلیط قطار بخر، چون الان اضطراری در کار نیست، بعد از ظهر حرکت می کنیم. شب در قطار فکرها بررسی هایمان را می کنیم، اول وقت ساعت ۵ صبح دزفول هستیم. اما ۲۰ رده پایین تر از او هوایمای مخصوص داشت، او از نظر اخلاقی عمل گرا بود.

بابایی موضوع توقف پروازهای شب را اجرا کرد. اگر طرح های او نبود الان ما هوایما نداشتیم. او قدرت هوایی و نوع هوایماهای دشمن را بررسی و با چهار خلبانی که اسیر شده بودند گفت وگو و اطلاعات را تحلیل کرد و این دستور نظامی محکم را داد.

از فعالیت های نظامی و راهبردهایی که برای بهبود شرایط و پیروزی در جنگ ارائه می کرد بفرمایید.
یک طیف از فعالیت های همین سوال است، راجع به توان و کارایی مدیریتی نظامی اش هیچ چیز مطرح نشده و خیلی مظلوم مانده است. در زمانی که بجد نیروی هوایی زمین گیر بود، قطعه نداشتیم، عده ای از مدیرها رفته بودند، بچه ها شهید شدند و خیلی ها به بن بست رسیده بودند، ایشان همیشه خالق بود، به طور مثال هوایماهای دشمن به عمق خاکمان می رسید، هوایماهای اف ۴ ما در مرکز ایران،

می توان به بابایی از زوایای مختلف نگاه کرد. فکر می کنم از جهت اخلاقی در موردش زیاد صحبت کردند؛ یک فرد بسیار کم حرف و عملگرا بود. او همیشه موهایش را می تراشید و با این کار می خواست به تاریخ بگوید کسی با درجه بالای سرهنگی، سرتیپی و خلبان اف ۱۴ که همیشه سرش را می تراشد، آیا معنی و مفهوم آن مرگ بر تجمیل گرایبی، سرمایه داری، دنیا پرستی و لذت گرایبی نیست؟ در این سال هاست که تهاجم فرهنگی مطرح شده و ما می بینیم که جوانان ما اسیر فیلم های مستهجن هستند. او پاسخ همه اینها را با یک حرکت اخلاقی ماندگار در تاریخ داد. همه می دانند که هیچ وقت لباس پرواز تنش نبود، لباس بسیجی آن هم از ارزان ترین و ساده ترینش می پوشید و همیشه هم

سرش تراشیده بود، خودش تحلیل می کرد و می گفت نیازی نیست جلوی آینه بروم و موهایم را شانه کنم. راحت تر و سریع تر شسته می شود، یک قدم به خدا نزدیک تر است. چه کسی پیدا می شود که بگوید ایشان در گرمای ۴۰-۵۰ درجه خوزستان آب خنک خورد؟ آب را می گذاشت تا از لذت و خنکی بیفتند، چون می گفت آن بسیجی که در خط است آب خنک پیدا نمی کند. چه کسی می گوید که در زمستان چای داغ خورده است؟ به نفسش خیلی مسلط بود. علاقه اش بازی و رقاصندن نفس بود. من لبخندهایی که به نفس می زد را می دیدم، سبب، انگور یا میوه ای زیبا و آبدار را نگاه می کرد، نفس که به هوس می افتاد آن را نمی خورد و به کس دیگری می داد. همه این صحنه ها را شاهد بودند. متانت و آرامش خاصی داشت. دوست داشت کسی به او تندی کند و او کوتاه بیاید. خیلی از بزرگان به خاطر اخلاق نیکو و پسندیده اش شفیفته اش بودند. من فکر می کنم یک اشاره کافی است تا در این مجله سرخ قابل تحقیقی باشد. سیستم اخلاقی که بابایی داشت یک سیستم عمل گرا بود و معتقد به این روایت که از راهی غیر از زبان، تبلیغ و امر به معروف کنید. چه چیزی بهتر از ۱۰۰۰ تا سخنرانی که برای خلبانان داشت. برای آنها بی که می جنگیدند چلوکباب آماده می کردند، من یک بار کسی را ندیدم که بگوید بابایی یک لقمه از آن خورده است. بعضی ها دیر به غذا می رسیدند و او همیشه با آنها غذای چرب ته دیگ سربازی را می خورد. مثل شهید رجایی بود که از شلاق های ساواک لذت می برد، به جای این که ناله کند. او از این غذا به جای چلوکباب لذت می برد. در همه جا دوست داشت که جلوی او چلوکباب برگ بخورند او نخورد. فردی هست به نام حاج علی سیفی که در قرارگاه خاتم آبدارچی بود، یک پیرمرد با تقوا و مومن بود. صبح و ظهر و شب اذان می داد. طبیعی است که فرماندهان قرارگاه با ایشان غذا و شام نمی خوردند، اما شهید بابایی همیشه با او نهار می خورد. من پیشنهاد می کنم با او هم مصاحبه کنید. الان حدود ۸۰-۹۰ سال سن دارد. کسی هست که بگوید او روی تشک های خوش خواب می خوابید؟ او در ماشین در مسیرها می خوابید. چه کسی می تواند این طور باشد؟ این قدر این تن را خسته می کرد که در مسیر بین قرارگاه ها می خوابید. خیلی ها شاهد بودند که برایش پاترول می آوردند ولی او سوار نمی شد. می گفت ارتفاعش بالاست، پیکان سوار می شد. کل مسئولان خانه شان را عوض کردند، اما او خانه بزرگش را داد یک خانه کوچک تر گرفت. راجع به همین جابه جایی خانه اش باید کتاب ها



وسیع، نوع خلیان، هدف، مدیریت جنگ و هدایت این قضیه یک کار فوق العاده عظیمی است. درباره چگونگی خلق و ادامه کار قرارگاه رعد باید کتابها نوشت تا برای این نسل شفاف شود. چرا که در قالب چند سوال و جواب و یک مصاحبه نیم ساعته نمی توانیم بفهمیم چه حرکت سنگین و عظیمی رخ داده است. دقیقاً این قرارگاه بحثی است شبیه مسائلی که امروز راجع به جنگ های نامتقارن یا غیرهمگن مطرح است، ایشان همین کار را آن موقع می کرد. پست فرماندهی سیار سایت ها را متحرک کرد که یک دانش و بررسی فوق العاده وسیعی می خواهد.

وقتی هواییمایی از سایتی عکس می گرفت، شب تا صبح آن سایت جابه جا می شد. این را باید بفهمیم که هواییمایی که یک خط روی هوا می اندازد، بدون پرسوسه گزارشات و تحلیل. با یک نگاه به آسمان می فهمد که هواییمایی عکس برداری است و معنی اش آن است که بعد از ظهر عراق برنامه ریزی می کند تا ۴ فروند موشک ضد رادار این سایت را بزند. با یک نگاه دستور می داد و شب تا صبح سایت جابه جا بود. کدام ۱۴۰ که در جهان مطرح است می تواند به این سرعت عمل کند؟ وقتی که هواییمایی آنان فردا برای زدن آن سایت می آمد، شهید بابایی آن سایت را به یک سایت فریب تبدیل کرده بود و با بغل آن ۴ هواییما را می زد. با این طرح های جنگ ناهمتر از، ۸۰ تا ۷۰ هواییما را زدند. ما الان به فکر فلان پست سیار هستیم، او آن موقع این را درست کرده بود. یعنی دقیقاً موضوعاتی که الان به آن محتاج هستیم را مطرح کرده است. با شبکه ای که آمریکا برای ما کاشته بود، اطلاعات ما لومی رفت. چون دنیا به جنگ ما آمده بود. هواییما می خواست پرواز کند، اطلاعات ما را می دادند و هنوز به مرز نرسیده آن را می زدند. او این را تشخیص می داد و در جنوب بنیان شبکه و سیستمی به نام قرارگاه رعد را گذاشت که ارتباط با تهران را قطع کرد و تمام آن شبکه ها که اطلاعات را لومی دادند کور کرد. این باعث شد که ۲۰ پرواز بدون سانحه داشته باشد. باید با خیلی از افراد صحبت شود تا بتوانیم از نظر فنی و کارشناسی بگوئیم که او چه ابتکارات فوق العاده ارزشمندی داشت. مطمئن باشید تمام متخصصان پنتاگون نمی توانند چنین طرح هایی بدهند، تاپ ترین متخصصان خودمان فکرشان به این جا نمی رسید. بابایی صرفاً یک حزب الهی، سرتراشیده، بسیجی، باتقوا که آن جور غذا می خورد، می خوابید و زندگی می کرد، نیست. بلکه این ابعادش فوق العاده قوی تر است.

آیا با این اوصاف، نظر شما این است که ابعاد ویژگی های مدیریتی ایشان علی رغم اینکه مهم تر و قوی تر بوده، ولی ناگفته مانده است؟

بله! و چه مدیریتی از این قوی تر که صبح برود خودش پرواز کند جبهه، منطقه، آب و هوا و پدافند را ببیند، بعد افراد را برای پرواز انتخاب کند. او در آن شلوغی جو، هوا و تقاضا گول نمی خورد و کاملاً به امور مسلط بود. یک پایگاهی ناراحت است می خواهد او را ببیند، البته او هرگاه وارد جمعیتی می شد همه، حرف هایشان یادشان می رفت و هیچ تقاضایی نداشتند این را خیلی از خلبانان می گویند، این یعنی مدیریت، با وجودی که آنها چیزی نمی گفتند شهید بابایی حرف دل آنها را می گفت که انجام شود. گویی که آنها ۱۰۰ ساعت با او حرف زدند.

ظاهراً نوع مدیریت و کاری که برای برتری هوایی ما به انجام رساند، منجر به پیروزی در عملیات های فاع، والفجر ۸ و کربلا ۵ شد؟ آیا نظر شما همین است؟

قطعاً همین طور است. اگر دشمن و قدرتش را خوب شناسی و خودت را هم خوب شناسی هر مقدار که باشی

می توانی برنامه ریزی دقیق کنی، این یک فرمول اساسی نظامی است. شهید بابایی یکی از فرماندهان نظامی بود که دقیق دشمن را می شناخت و نیروهای خودی خودش را هم می شناخت، لذا همیشه پیروزی قطعی بود. جدای از آن دل بسته به توحید و وحی بود، قوی ترین و مسلم ترین توکل را داشت. چون همه حرکاتش برای رضای خدا و خالصانه بود، پیروزی قطعی بود. او هیچ منیتی نداشت. این فرایند که طی می شود به شهادت ایشان می رسمیم. در

عباس شب شهادتش به مکه زنگ زد و خدا حافظی کرد، حرف ها و وصیت هایش را کرد، دوست اش را خواست و گفت بچه هایم را تحویل تو می دهم. اما او متوجه نشد منظور او چیست؟ چند روز بعد که شهید شد فهمید که منظورش چه بود.

فواصلی که شما با ایشان ارتباط داشتید چیزی را راجع به خودشان و یا احیاناً شهادتشان مطرح می کردند؟ شخصیت های الهی همیشه شاخص هستند، همیشه جایگاهی بین این دنیا و آن دنیا داشت. دقیقاً از یک ماه قبلاً مانند کسی که می خواهد به زیارت یا خارج از کشور برود با بچه ها خدا حافظی می کرد. شب شهادتش به مکه زنگ زد و خدا حافظی کرد. حرف ها و وصیت هایش را کرد، دوستش را خواست و گفت بچه هایم را تحویل تو می دهم. اما او متوجه نشد منظور او چیست؟ چند روز بعد که شهید شد فهمید که منظورش چه بود. او حالت خاصی داشت و اوج ارتقا و بندگیش به این درجات بالا رسیده بود ما احساس می کردیم موبه موی آن سوی پرده را می دید. دستوراتش، حرکات و رفتارش همه حاکی از این بود.

بعد از شهادت ایشان چقدر احساس می کنید که رهنمودها و فعالیت هایش در سطح جامعه و نیروی هوایی جاری است؟

در هر ۲ بعد خیلی ضعیف و کم است، چرا که به جد به او نپرداختیم، کلیشه ای و سمبلیک نگاه کردیم. اینها شخصیت های خاصی هستند. در مناسبت هایی، بابایی، بابایی کردیم. خیلی شخصیت ها هستند که باید برای آنها سمینار و

کنگره کلان برگزار شود. سازمان ها یک دریا، ولی به عمق یک وجب شده اند. اصلاً برای ما شهادت مهم نیست، شهادت یک اوج و درجه افتخار است اگر خوب به جامعه شناسانده شود، جهان هم که به جنگ ما بیاید باکی نیست. مگر مطهری را شهید نکردند؟ چه کسی او را می شناخت. ولی الان کتاب هایش رهگشا است. اصلاً ما ترسی از شهادت نداریم. رهنمودش این است که ما او را بشناسیم و دقیق تحلیل کنیم.

چرا در سطح نیرو و این موضوع مطرح نیست؟
از کسانی که مسئول این امر هستند باید پرسید. من اصلاً نمی توانم نظری بدهم یا کسی را زیر سوال ببرم، این نیاز ارتش است. ما نیازی به صرف یک مجلس عزاداری و ختم نداریم. باید همایش و کنگره هفتگی گذاشته شود و ابعاد مختلف را دید. اگر مثلاً هفتاد من کاغذ بنویسیم باز هم نمی توانیم او را کشف کنیم. ما یک کلمه می گوئیم اف ۱۴ از اصفهان به بوشهر منتقل شد، می دانید راجع به این موضوع چقدر باید صحبت شود؟ هزار دلیل علمی و منطقی می آوردند که نباید این کار انجام شود، ولی راه نجات جنگ و نیروی هوایی این بود. او اهل حرف نبود که چیزی بگوید. عکس خانه اش را بگیرد و در مجله تان بیاناید تا ببینید کجا زندگی می کرده است. بد نیست راجع به مدیریت مثالی بزنم. الان موضوعی تحت عنوان مشکلات بوروکراسی، ارباب رجوع، گردش یک نامه و چند امضا در کشور مطرح است، که زمان هم می برد.

سال هاست که این مشکلات انقلاب در سیستم اداری ما مطرح است. آیا بابایی نسبت به آن تری دارد که بخواهیم آن را باز کنیم؟ من خودم اینجا این سوال را مطرح می کنم که بابایی چگونه این مشکلات بوروکراسی را حل کرده است؟ این مسئله کاغذ بازی همه جا هست. می خواهد بگوید که بر فرض به بخش فنی برسد، به جای این که ۶ ماه نامه بدهد، به قرارگاه سربازها می رفت و به دور از چشم و اعلام قبلی یک شب می خوابید. یک دفعه صبح در منطقه منتشر می شد که بابایی این جا بوده و همه چیز را فهمیده است. او می دانست در عین تبسم و راحتی چه انقلابی در آن منطقه رخ می داد، به این طریق به آب گرم، خوراک و خواب سربازان رسیدگی می شد.

ببینید چگونه با سیستم بوروکراسی مقابله می کرد. به گردان های پروازی می رفت و از نزدیک همه را می دید. به جای این که سوال کند و نامه بدهد عین قضیه را می دید و به این صورت کل شبکه، خودشان را آماده می کردند که هر زمانی ممکن است بیاید. اقدامات بعدی را یک ماه بعد می دید و هر جا پایش را می گذاشت انقلاب ایجاد می کرد.



اگر همین حرکت ها انجام بشود، ما چقدر می توانیم اصلاح امور داشته باشیم، او گمنام یک دفعه به جایی می رفت. همسر، فامیل، دوست، محیط همه را برای بعد از خودش آماده کرد. ما همیشه نیاز داریم که یک محوری داشته باشیم تا دورش جمع شویم، چیزی که خیلی هم مهم است محوری است که در نیروی هوایی به وجود آمده بود. او این محوری و رهبری را به وقت انجام می داد.